

دیوید گریگوری رابرتز

شانتارام

مترجم: سلماز بهگام

(جلد اول)

پیشگفتار

وقتی چند سال پیش در آن روز شرجی و بارانی اوایل ماهِ می، در اولین سفرم به بمبئی به پیشنهاد ساغر موره^۱ دوست عزیز بمبئی نشینم به کافه لئوپولد^۲ رفتم، تصورش را هم نمی‌کردم که روزی کتابی را ترجمه کنم که بذرش در آن‌جا، یعنی لئوپولد بر بستر اندیشه و پندار نویسنده‌اش پاشیده شده و بالیده تا درنهایت به این اثر هویت بخشد؛ جایی که اتفاقات غریب زندگی نویسنده‌اش را باعث گردیده و اصلاً همه‌چیز از لئوپولد آغاز شده است. آن روز وقتی در محله‌ی کولابا که ایمان دارم برای خیلی از ایرانی‌ها، از جمله پدر و مادرم آشناست، و نامش خاطرات بی‌شماری را در ذهن‌شان زنده می‌کند قدم می‌زدیم، ساغر، دوست کارگردانم پرسید که آیا زُمان شانتارام را خوانده‌ام یا نه. من که حتی نام آن زُمان برایم آشنا نبود، با لحن بی‌تفاوت اظهار بی‌اطلاعی کردم. او در مورد شانتارام و همین‌طور کافه لئوپولد که در نوامبر ۲۰۰۸ یکی از نقاطی بود که توسط اعضای لشکر طیبه‌ی پاکستان در یک حمله‌ی تروریستی به گلوله

1. Sagar More
2. Leopold Café

بسته شده بود شرح مختصری داد و سپس مرا به آنجا برد.

واقعیت این است که به محض رد شدن از درگاه طاقی شکل کافه و ایستادن زیر سقف بلندش، وجودم لبریز شد از موج انرژی‌های منفی و مثبت و خاطرات خوب و بدی که مشتریان لئوپولد بر در و دیوارش به یادگار گذاشته بودند؛ از زمان تأسیس تا همان لحظه که آنجا ایستاده بودم. لئوپولد که بد نیست بدانید در سال ۱۸۷۱ توسط ایرانی‌ها تأسیس شده، حال و هوایش آنقدر غریب و ماورایی بود که پس از یکی دو ساعت نشستن و نوشیدن و گپ زدن، به ساغر اصرار کردم همان روز برویم و آن کتاب را بخریم. از خوش اقبالی‌ام بود که او نسخه‌ی پی‌دی‌اف شانتارام را در لپ‌تاپش داشت و دوساعت بعد که روی دیواره‌ی ساحلی نریمان پوینت^۱ در بولوار هلالی مارین درایو^۲ نشسته بودیم و هوای شور و شرجی اقیانوس را به مشام و به مسامات پوست‌مان می‌کشیدیم، کتاب را از او گرفتم و از همان شب غرق خواندنش شدم.

آن زمان هرگز تصور نمی‌کردم روزی می‌رسد که من این اثر را به فارسی برمی‌گردانم. فقط غرق خواندن بودم و حظ می‌بردم. دانشجو بودم و در ایالت پنجم درس می‌خواندم و قرار بود تنها یک هفته در بمبئی بمانم. کافه لئوپولد با من کاری کرد تا سه ماه تابستان را به بمبئی بروم و همان‌جا بمانم. هر روز عصر به لئوپولد می‌رفتم و به شخصیت‌های بی‌مثالی می‌اندیشیدم که دیوید گریگوری رابرتز^۳ در نهایت استادی، عصاره‌ی آن‌ها را از واقعیت بیرون کشیده و در داستان باشکوه خود به جان هم انداخته بود. بودن در بمبئی و دیدار از اماکن و جاهایی که نویسنده در طول اثر بهشان اشاره کرده بود، از هتل اُبروی^۴ گرفته تا دخمه‌ی باباهای ایستاده^۵، همه و همه اشتیاق بی‌حدی را برای برگرداندن این اثر به زبان فارسی در من شعله‌ور ساختند.

مهم‌تر از همه، از آن‌جا که من در هندوستان به دنیا آمده‌ام و همیشه نسبت به این اقلیم علاقه‌ای واقعی و بسیار نیرومند در وجودم احساس می‌کردم، انگیزه‌ی وصف‌ناپذیری یافتن تا حسن قلبی و تصویری را که از کشور محل تولدم در سر داشتم با نوشته‌ی بسیار عمیق و انسانی دیوید گریگوری رابرتز درهم بیامیزم و به اثری مستقل هویت بخشم که در کنار برخورداری از خوانشی سلیس و روان، همانند نسخه‌ی اصلی ذره‌ای از ظرافت شرقی خود را از دست ندهد.

خلاقیت هوشمندانه‌ی دیوید گریگوری رابرتز در نقل مکالمات هندی به همان سبک بومی، ولی با رسم‌الخط انگلیسی جای تحسین داشت. من نیز به انتخاب نویسنده وفادار ماندم و گپ و گفت‌های هندی را با رسم‌الخط فارسی آوردم و معنی آن‌ها را داخل پرانتز گذاشتم تا علاوه بر تسهیل روند انتقال حال و هوای بومی بمبئی‌نشین‌ها به خواننده، از یک‌طرف شیرینی و حلاوت شرقی و از طرفی سادگی و بی‌آلایشی ساکنان آن اقلیم در برگردان فارسی ملموس باشد. از این رو شما خوانندگان عزیز به کرات در طول متن به گفتارهای هندی، کلمات و اصطلاحاتی برمی‌خورید که یا داخل پرانتز برگردان و یا در پانویس توضیح داده شده‌اند.

شانتارام، زمانی است نیمی واقعیت، نیمی خیال و بر اساس زندگی واقعی و تبعید خودخواسته و چندساله‌ی نویسنده‌ی استرالیایی، دیوید گریگوری رابرتز^۱ در هندوستان؛ کسی که پس از گریختن از زندان به عنوان یک فراری تحت تعقیب به آغوش امن هند پناه می‌برد. او پس از مدتی زندگی در بمبئی به مافیای زیرزمینی آن می‌پیوندد و زنجیره‌ی اتفاقات و ارتباطش با شهروندان ماجراجوی این کلان‌شهر عجیب، پای وی را به کشورها و قاره‌های دیگر نیز می‌کشاند. این اثر، سرشار از احساسات ناب بشری، خوشی‌ها و کژتابی‌های روزگار است. این اثر روایت کسانی است که در بطن داستانی که ریشه در واقعیت تلخ زندگی خالقش دارد عاشق می‌شوند، فارغ می‌شوند، می‌کشند،

1. Nariman Point
2. Marine Drive
3. David Gregory Roberts
4. Oberoi Hotel
5. Standing Babas Chamber

همین رو خودش را تسلیم قانون می‌کند و بعد از گذراندن پانزده سال حبس از زندان آزاد می‌شود و زندگی سالم و جدیدی پیشه می‌کند. وی هم‌اکنون در استرالیا و دیگر نقاط جهان کلاس‌های خودشناسی برگزار می‌کند و طی تعلیماتی سازنده، تجارب دوران تلخ و تاریک زندگی گذشته‌اش را در اختیار معتادان و خلافکاران قرار می‌دهد و آن‌ها را به پرهیز از اعتیاد، تبهکاری و خودنابودگری ترغیب می‌نماید. نویسنده این اثر را که پرفروش‌ترین کتاب سال ۲۰۰۳ بوده و تاکنون به چندین زبان مختلف برگردان و به چاپ رسیده، در سال‌های حبس خود به رشته‌ی تحریر درآورده است.

به باور این‌جانب، همان‌طور که در بسیاری از کتب دینی و معنوی، رسم زندگی گناهکاران و بدکاران درس عبرتی می‌شود برای آدمیان تا از ارتکاب به گناه اجتناب ورزند و طریق درستی و نیک‌ورزی پیشه کنند، این اثر نیز می‌تواند در هدایت اذهان عمومی به سمت و سوی خیر، و دور کردن آن‌ها از شر و جنایت مؤثر و مفید واقع شود. تلخی و سیاهی زندگی این نویسنده می‌تواند مصداقی باشد بر این عبارت که «ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان!»

آنچه بیش از پیش مرا مصمم ساخت تا به ترجمه‌ی این زُمان بلند که ماه‌های متمادی زمان برد کمر همت ببندم، توجه و پرداخت مؤمنانه‌ی نویسنده به مقوله‌ی شر و گناه در این روایت و شناخت عناصر و گزاره‌های گوناگونی است که جوامع اسلامی را تهدید می‌کنند. ابرقدرت‌های جهانی همواره در طول تاریخ در تلاش بوده‌اند تا ملل اسلامی را با زرق‌وبرق‌هایی شیرینانه که رد پای گناه در تمام وجوه آن قابل‌رؤیت است مورد حمله قرار دهند و اصالت دینی و جوهر ایمان را از حقیقت وجودی آن‌ها بزدايند و عزت‌شان را به ننگ و بزه بیالایند.

نمود عقلانیت در فلسفه‌ی آفرینش بی‌شک بزرگ‌ترین موهبت پروردگار است که انسان را به شناخت هر مفهومی از روی ضد آن قادر می‌سازد. به منظور گام نهادن در طریق نور و سعادت، انسان بایستی ضد آن یعنی تاریکی و گمراهی را درک کرده باشد. شاید بتوان گفت اساس حرکت به سمت نیکی،

کشته می‌شوند و در مسیر پُر فراز و نشیب زندگی یکدیگر را می‌آزارند و یا در نهایت دلشکسته و تنها درمی‌مانند. باریک‌بینی و نگاه عمیق نویسنده به لحظات معنوی انسان در تعامل با دیگری و شرایطی که با آن دست به گریبان است، و نیز جبر بی‌چون و چرای روزگار و بازی‌های کوچک و بزرگ سرنوشت، و از همه مهم‌تر احساسات و عواطفی که سعی در مخفی کردن یا بروز آن را دارد، آن‌قدر حقیقی و صادقانه در نظر خواننده جلوه می‌کند که از زبان مجرم معتادی که با سرقت مسلحانه امرار معاش می‌کرده، حسّی رقیق و خالصانه دریافت کند. حضور شخصیت‌های بی‌همتا و شگفت‌آور و مهم‌تر از همه ذات یکتای بمبئی که در جایگاه یکی از کلان‌شهرهای جهان آغوشی بی‌مرز و بی‌دریغ است، در طول اثر از هر اقلیم و مذهب، شخصیتی اصلی یا فرعی رُخ می‌نماید تا خواننده سوار بر روایت زمان و مکانی و رای واقعیت پرواز در آسمان کلمه را دیگرگونه تجربه نماید. شخصیت‌های اروپایی، ایرانی، عرب، افغان، آفریقایی و آمریکایی درست مانند قطعات پازل نقشه‌ی جهان، کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و در جای خود به بهترین شکل ممکن به ایفای کلمه می‌پردازند و روایت را پیش می‌برند. تلفیق این شخصیت‌ها با رازآلودگی اماکن بدیع و رؤیایی سبب می‌گردد خواننده بی‌هیچ تلاشی خود را در فضایی که نویسنده توصیف می‌کند بیابد و هم‌ذات‌پنداری واقع‌گرایانه‌ای با خط روایی داستان برقرار کند.

این نویسنده که پیش از اعتیاد و پیوستن به مافیای زیرزمینی بمبئی شهروندی محترم و فردی فرهیخته بوده، بعد از آن‌که همسرش در نهایت خودخواهی از او جدا می‌شود و حق حضانت تنها فرزندشان را از وی می‌گیرد، کارش به وادی جنایت و اعتیاد کشیده می‌شود. او به جرم سرقت‌های مسلحانه به زندان می‌افتد و در دومین سال محکومیتش، آن هم در روز روشن از زندان فوق‌امنیتی استرالیا می‌گریزد و به هندوستان پناه می‌برد. در سرزمینی که غم دوری تک‌تک عزیزانی که پشت سر گذاشته امانش را بریده، او دیگر بار به جبر غربت و جهالت دستش به گناه و جنایت آلوده می‌شود. هرچند پس از ده سال به این باور می‌رسد که انسان را از فرجام کرده‌های ناپسندش گریزی نیست. از

اختلاف میان خیر و شر است که می‌توان آن را علت حرکت سلوکی انسان دانست. خداوند در قرآن کریم در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی زمر می‌فرماید «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»، «همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایت‌شان کرده، و آن‌ها خردمندانند.»

خوانندگان گرانقدر قطعاً به این موضوع اشراف دارند که تولا و تبراً از فروع مذهب پیشرو شیعه و لازمه‌ی تبراً جستن از طاغوت و کفر، شناخت انسان از ناسپاسی است؛ آنچنان که خداوند در آیه‌ی ۲۵۶ سوره‌ی بقره می‌فرماید «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، «هر کس به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، به دستاویز بس محکمی که گسستن ندارد، چنگ زده و خداوند شنوا و داناست.» و همچنین در آیه‌ی ۱۰۶ سوره‌ی یوسف می‌فرماید «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»، «و بیشتر آنان به خدا ایمان نمی‌آورند، مگر این که آنان مُشْرکند.»

بدیهی است این گزاره‌ها بدان معنا نیست که ما در مسیر شناخت حق، بایستی صرفاً مصادیق بدیع را برشماریم چراکه همه می‌دانیم نشر فساد چیزی جز گمراهی به ارمغان نخواهد آورد. هدف و ضرورت ترجمه‌ی این کتاب در این است تا با پیروی از سنت پیامبر و آموزه‌های قرآن کریم تا آنجایی که شرح شر و بدی پردازد که به شناخت خیر و خوبی بیانجامد و سبب هدایت انسان‌ها به سوی سعادت دنیوی و اخروی گردد. آنچنان که خداوند احوال قوم لوط را عنوان می‌کند یا در سوره‌ی یوسف به جزئیات مفیدی از رفتار زلیخا می‌پردازد. نعوذ بالله نمی‌توان متصور شد که این مصادیق، مصدق نشر فساد بوده بلکه پر واضح است که شرح حال این افراد در قرآن که کم هم نیست تنها به نیت هدایت انسان در مسیر حق است و طبعاً همه می‌دانیم که برای شناخت حق باید ناحق را هم شناخت تا در راه گرویدن به حق از آرایش به هر چه غیر آن است برائت حدوث آید.

لازم به ذکر است که این اثر به مقتضای فرهنگ بومیان و مهاجران ساکن در

هندوستان و تجربیات شخصی نویسنده در تعامل با آن‌ها نگاشته شده است، از این رو در قسمت‌هایی که آشکارا به اعتیاد، زنجارگی و جنایت پرداخته شده با باورها و فرهنگ رایج در کشور اسلامی عزیزمان مغایرت دارد که خواهشمند است عمیقاً توسط خواننده‌ی محترم مورد تأمل قرار گیرد.

این جانب به عنوان مترجم، سعی کرده‌ام از تجربیات زندگی خود در هندوستان و به ویژه در بمبئی بهره بگیرم و ترجمه‌ای راحت و صمیمانه در اختیار شما خوانندگان محترم بگذارم، تا هم کسانی که پیش‌تر به آن سرزمین سفر کرده‌اند حسّی دیرآشنا را تجربه کنند و هم کسانی که تاکنون به هندوستان نرفته‌اند مجذوب اقلیمی شوند که به باور من اولین مادرم بوده و هم با دلبر ابدی‌ام، بمبئی که مرا برای همیشه عاشق خودش کرده دیدار داشته باشند. امیدوارم از خواندن این اثر نهایت لذت را ببرید و سیر پُر فراز و نشیب این داستان، تأثیر اخلاقی و معنوی مورد نظر مرا به شما عزیزان هدیه کند.

سلماز بهگام